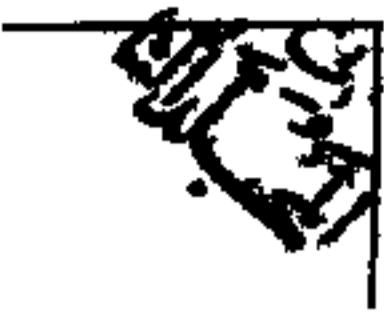


الذی نزل القرآن وینقین الاقران فشیع الادیان وکله العصیان لا مشائیل الصفا من آن دو محاج و مدنیان تیکن د  
ولان وکنون عرقان غصباً لاین بنتیت الحسن بحق انکی که قلن را فستاده حق و باطل داشتم هذا کرده و دین ما را  
نماید و معصیت نامکروه داشته که ان سکهای که مصیت خلاکردن و فرزندزاده پیر از این داشتند  
پیغمبر خواهم کن که دان جارفت بدل و دان جاود ثابن بدیجه تم واصل شد و عدد و زنجیش به چهل ده ماه در بیان الأول  
حصت دینیم از هیئت بیوی و بیضی که ته امداد سال شصت و چهارم و خوش بیت شال بود و مدت خلافت این  
شیوه دینیه فرمآورده داشت بل از آنها لمعاونیه نام بود که بنزکت و دکه بعد از بدبیا و بیعت همودند داشتم و  
پل بوز خود را انخلات خلم همود کفت من سرا و اران بیسم و امام بحق علی بن الحسین است لکه خواهد بود از اخلاقیت خود  
ایند و اکنون بختار بده این مطلعه ناخود نکیر مردانه داش کفت کاش قطه خون بیضی شد بودی و این نتک را دو دفعه  
بنگذاشی کفت کاش قطه خون شد بود و این بیث نسبت بین دین و معاویه بجهة من عمالدی و بعد ازان پای برادر  
مالد که چهارم بیعت ساله بود بیعت کردند و مدارش را که فخرهاش من عتبه بود مردان بن الحکم کرفت و بنیاست خالد  
زمان فرمایش کردند و در هین سال در جهان بعد از الله بن زین بیعت کردند و در بصره زین بن زیاد نشایی خلافت همود  
بعض از طوایف اغراط با او بیعت کردند و برادرش را که در کفر مکارده بود نیایش خود را علام همود و با او نوشت که بیعت  
زاهل کوفه از برا ای و بکر و در شب ای روز امکل بجهه از افیاغی شد و دعده دک فتن او برآمدند و ای مطلع شد فرار  
همود و امکل کوفه زین برادرش را اخراج نمودند و شورش کردند و در تقاضت و حضرت پاری نکرد امام حسین اتفاقد و آن  
بیشتر بیمهدهم بن الحسن الجعفی که از اشراف و لعیان کوفه بود و ساقمه کوئش که جانب سید الشهداء در عرصه راه باورید  
با زاده خواهش نیاری همود و آن بی سعادت ایام نموده بمعاذین امو قعبه همود را اخروم ساخت و بعدندامون محظیم از اعماق  
شد اشعار بسیار دادن خصوص کفت پر اقل کی در این بخت فن دامت غانم تکلیف نقصانی ایت خود برا امداد سلیمان بی  
مر منزاعی بود که از عصایم رسول خدا را اصحاب امیر المؤمنین بود و مسیب بن بقیه فردی که از اکابر شیعه و اصحاب  
حضرت بود و عبدالله بن سعد بن فضیل از دی و دفاعه بر پیش ای دعده عده ایمه که ایمه ایمه ایمه ایمه ایمه  
بلعی کیان شیعه پرسیمان مدعیای ایه بجا بای بندده کفت که مخدوم ایام ایمه ایمه بطول عمر و متوجه این تهایی بیمار  
شدند و بخت کردند ایم دادن که ایکنایی شاییم که حق تعالی هماده فرمای خشک کویده ایم نعمتیم که مایند که قیمه ایم تکریه  
چالکه ایلیه  
این خاجع شد ایم مه شصت سال عمر که ایم و عما فرد بود و باین که خود را از خوبیان و لخلوص کیشان اصلیت پیر خدایی  
تالیکه خدا نمای امتحان کرد و کدب مان ظاهر ساخت در وقتی که فخر فناده پیر بزرگ الزمان را اطهی بیدم و عده هایی در فرع  
با عذادیم و ای از بی داده همین که امداد فنادی نکردیم و دیگر عذری از برا ای مایشنا نیست مکانکه تو به و ای ایه عنود  
با قاتلان و قتال نموده هاشیم شاید ای نقصانی ای دلکند و پس دفاعه بن شتلده مسیب بن بقیه که نتند بینی ای نیست که  
و بعن قوعین صوابیت و تو شیخ شیعه و صاحب رسول خدا مینیاشی و تراویه قدر بیدهیم بخود و بیعت بیکنیم ما ق  
بین شرح ای ای پس نوشه نه بیان دین بیان حذفیه بن ایهان و شیعیان که دادن جاودند و فشنیتی باید لشمن ای ای  
ظایی فرستادند و ای ای دایم بوقت خود خوانند و ای ای دایم بیش قوی نمودند و بشق بن حزم عبدیتی نوشتند و ای ای  
بول که دو دن تاریخ نظری بند کوی است که فدمان سال شصت و پنکه هیت که ای ای همین شد میشین ای ای خیه و ای ای نیت

وتصدیق کنند و بخاطر اینکه کاشتہ بیان نموده بخوبت میکرد بطلب خون اخضرت و ترمیم بخوبی کرد  
مردم را عصیان نمودند و بزید چون این بیان سخنان خود دست برداشت و ظاهر شد و میرم که فضاد طلب علاوه بر این  
نه طلب خون امام حسین و مختار نیز بعد از رسیدن خبر این بزید بکوفه و چون پنهان چهار رسید در دو زخم مغلوب کرد  
و دخنهای خود را او شید و شمشیر خود را آشیت و سوار شد و اذ اغفل کوفه شد و پدر مجددی و متبیله که میباشد جلو  
میکشد و سلام میکرد و میکشت بثابت باد شهار این هجع که بد لخواه شما ویر و قومتی ای شما امداد و ایمان طلب خون را  
خدار امیکنم و برفتان و قیام سلطاخوا میشم دیگر داخل مسجد را چامع شد و نماز کرد و دفت در غفارانه خود و فرسنادان  
عقب رقسانه و لعلیان شیعه با ایشان کفت امد ام انبای طلب خون امام حسین و انجانب محبوبین الحفته مادون  
و مامورم با این طلب ایشان در جواب کشید که قوامل ولایون این امر میتوانند اینکه مردم بیعت با سلمان بن صریح کردند اند از  
من و پسر دیانت اصحاب رسول خدا و شیخ شیعه دلت پس و ناتال کن و تعییل مکن نایاب بینیم که سلمان بـ<sup>ج</sup>امیرد و تخلد  
پیشکوت خود و انتظار میکشید و شیعه پیرامور خود را در پنهان میکند این دنیا نرس عباد الملک بن مزان و عمده  
پیرزی و پیشتر از اهل کوفه میر رسیدند چون اکثر ایشان فانلان جناب سید شهدابوند و مختار مردم را در خفیه از نیای  
بر میکردند و بخود دعوت میمودند و اقل کمیکه با او بیعت کرد عبیدی بن عرو و اسیل بن کثیر بودند پس عمر سعد شیخ  
ربیی ببدل قبیل پزید که مختار بدتر است از عزای شاهجه سلمان بـ<sup>ج</sup>ون نفته با ایشان شهامت کند و مختار  
حالا در چنین وقوع میتواند اینها معاصر نه نمایند و امر شهار افاسید کرد پس بر عید و اربعاء حرام کنید پس مختار پیغمبر و عکس  
خانه ای ایشان کشیدند که اراده غل و پیشگیری نند پا به منه مجلس پزست  
کفت کمی که باما اظهار عذر داشت نکرده فرع اع عبداللیان ای ایشان اظاهر نشید بلکه ماججز مقطنه ایذا کفت دیام راه نداد  
که چنان بالا سلوک نمایم پس بر استری ای ایشان خودند و دخل زندان خانه خودند فصلیل کفر کیم در ذکر  
خیج سلمان بن حرب عیان ایشان او و کشته شدن ایشان در اول سال سخت پیغام نهرت که در همان سال مردانه  
بیست از عزای عباد الملک عباد الملک پیر ایشان خود را در داد و داد خیج پیشگیری نهاد  
غیر کرده بعده ماه مدت خلافت ای ایشان نیاد در بلاد خیج بـ<sup>ج</sup>ود سلمان عزیز خروج خود و چون خبر را  
مردان رسیدند نخیل نیخواست کوچ کند لشکر ای ایشان را میبینند کمیکم من مقد کنندی و قلعه کاری را به جمی فرستاد  
در کوفه که دفع علات و کوچهای کوفه نداشتند بایال ثارات الحجی این ندای بکوش عبدالله بن خازم از دیگر  
وزیر شاهزاده بنت سیره که از زنان مشهوره دو حسن و صفاتیت فیصله داشت بود و بیار دست میداشت ای ایشان ای ایشان  
بیت نکرده بود چون این صد ای ایشان نخستین ای ایشان ای ایشان خود را پیشید و بیان واسطه خود را  
دست و ای ایشان خود را کشید که سوار شد و نیز کفت مکدبوانه شد کفت نه بلکه منادی خدار استند که دعوت نمایند  
میکشند میتوانند ای ایشان  
میپلهم اللهم لئن است و دقت ولدی را فی اللهم احفظی هم قنعت علیک پنهان و قنعت پنهان و قنعت پنهان  
سید خامع منادیان نداشند بایال ثارات الحجی این دیدم مشغول غماز ختن بـ<sup>ج</sup>وند پی جم دیاری رفتند و شا  
هزار کم در بیان او پیش شد بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند  
که راهان تپیل راهم بر وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند بـ<sup>ج</sup>وند



حين جون عز و شهادت بن عیش و سان عیش بن عیش و دیگران دیگر که آن دیدند نام سوای بین تیاد کوئی نیست قائل هست  
 خانک را دفع کن آن وقت بر سر این زیاد بر دیر سلیمان قول نمود شب جمعه پیغمبر اول پیغمبر اول نفتند و عیش بن عیش  
 و دیگر کل اسند و بیکش بر سر قیزان اینام مظلوم ملائکه و میعادت و استغفار و کریمه و زاری شغل کردند  
 پیغمبر روزی مثلان رو فردیم فشد در دشت که به چنان اندھایی دعافت و ذاع بر قیزان امام مظلوم نمودند مثل از دشت  
 که در مکه بر هجر الاسود مینمایند در آن اشناه بین رحیمه حسین برخاسته عیان ایشان و با هم کریمان و دل بران شد  
 عبید الله بن الحسن الجعفی اخواند بیست لشائی ایشان نمایمہ قما و بالطف نتل ما شام جمیما و لخت ناه الذین  
 کث طالیم اذا انکویج من ملائکه بلا یقیما فامنیت لاینکه نمیخزینه و عیق بیکل لا بیکت بیومها حیات او تلکه  
 ایشان خزینه یکن لنه لحقن لمیات شوهمها بیامته شبهه اراد خواب سلامت و سی بیکن اند دند و در زمین که بلا ایشان  
 فاطمه ایشان باشد و اهل بیت بیکر ایشان بلکه همه دوستان ایشان اینم و اندوه خواب نکنند هنین دین دند  
 باشد که مرطیش کج سود کی بیلند که آن را ناست هناید پس فهم خودم که مجان من از حزن و اندوه بیرون شاید مچمیا  
 من از کویه نه اپسند داشت اوقطع شو زارعی که بتوامته را ذین و خواری دست دهد که ناقصت هر دن ایشان ذلت و  
 خواری ایشان ناین باشد پر بیان بر سر و سینه خود فشد و کریمه و زاری و افغان بیکن نمود و بیکر سوای شده تله بیت  
 دقتند و آن خابرق دیار فتد و شنیدند ددان جا که اهل شام جمعیت غروان دارد دن ناعین الودنای کشانه دوف  
 دقتند و در انجام سلیمان خطبه نمودند و ایشان را موعظه کرد و بکریه دادند و کش که من کشتم شوم ایمه شام هست  
 او نیز کشته شود امیر عبدالله بن عیل بن فضیل است و بعد از عدوی دش خالد و اکن او نیز کشته شد لیمی عبدالله بن قال و میله  
 او دفاعه بن شداد است پر میباشد ایشان با لجه اهار هزار سوار فرستاد بقراری که اکن بتواند ایشان شیخون بیاور و حبیدن شل  
 کوید که من هنراه ایشان بودم و آن بوزدن ایش و شیر ایش رفته و خواب قلیل عن دیم و برخواست  
 نهان صبح کرد بیرون شدم و آن پنهان هنر سوار دایر منطق ساخت و صد سوار را با خود نگاه داشت و داین ایشان  
 پیدا شد ایشان پرسید که نا شک این زیاد حمه قد داده دارید و کفت بکیل که نیز فرخ باشد و اول شریعت بن ذی اکلا  
 با اچهار هزار کش پیش سر او حصین بن نمی با اچهار هزار و پی سر او صلت بن ناجیه با اچهار هزار و شکر سنکن بن باخرا این  
 که در حقه میباشد پس بیکیل بنتند تا سیدند بیکیل بن ذی الکلاع و مسیب باباران نمود بیکر کویان بر ایشان  
 از کرد زاده حمله نمودند و ایشان را شکت فاحشی دادند و خلوبی ایشان شک شام کشند سد و غنیمتی منکرین بد شل  
 ایشان دستیب بعد از فتح و اخذ غنایم مراجعت نموده نزد سلیمان امد معجون خراب بر زیاد رسید حصین بن عزیز سایر کوش  
 خود را باید بیکر هزار کش هستاد و شک عراق در آن و سه هزار و صد کس بودند در قبیله صنوف خود را نمودند و که  
 مینه شام عبدالله بن غفال قهری و دوی میرم ایشان خلوق بن بیعه غنیمی و در جناح شریعت بن ذی الکلاع و دست  
 حصین بن نمی و دوی میرم ایشان میتب دوی میرم عبدالله بن سعد دوی میرم ایشان شداد و در قلب خوسالیا  
 بن حرب خلیعی پس منادی شک شام صلیعه که در ظلعت عبد الملک دعا شد تا بیجان لمان نایبی و منادی شک  
 عراق شد که این زیاد را میدان و از ظلمت عبد الملک و این نیز بیرون رسید و شکیم کنیه ای خلافت را با هم ایشان  
 پس بیکدا میا خنی شدند و بیک دیکر حمله نمودند و سلیمان تخریب و نیز بیکر میکرها ایشان را برجست که داشت  
 سید ایشان را نمیغفت اله و کرامت حق تعالی و باری شیخ سعید ایشان سید بیاره ایشان ایشان شک جمیع میکرد و عاد مرگی

و مردانک میلاد و میکفت لایک دیت نهشین دُنوب و قد علا في الودی مهیبو و غفرانی دُنوب سیدی و حربی حبیب مسلم  
 کوید که مینه ماین مدیر ایشان و میسنه ماین بیشان و قلب ماین قلب ایشان حمله کرد و چنان جنک شد که دینه ریز  
 ندیده بود سهای مبارزان چون برگ دخنان میخست و خون دل اوزان با خاک سرگان میخست و نعمه جنات اوزان کوئی  
 کر میکرد و دلهای دلبران اغسته بخون عکر میمود سلیمان انقدر تلاش نمود که شمشیر شکت نظر نیامد  
 چه نزدیک ایشان رسید چو شیر یان نعمه بروکشید برایشان بیارید بیر و خدناک چنان شد بجهت بداندیش شک  
 دلبران تماپی مکر را زیب میباختند از این دلبر ناآن ایشان و بانک سران تنگیدن کزنهای کزان مکشیدند  
 از ایشان سپاه که کل شدن خون خاک اود دکاه سلیمان دزان جنک چون بیشست پک جربه بهلوان بدست پیر  
 نیغ داری که او باز خود رسید را به تعیین فتن باز کرد به بیرونی بازو و ذخم رکاب چپ و راست افکنده بیهیاب چون  
 غرفه ای ایشان شد همیت بر لشکر خالص افتاد و بیماری ایشان زنان ریش ای ایشان که بیست و شصت  
 میانه میان جی شد طرفین در آرامکاه خود را ام که خود را ام که خود را ام که خود را ام که خود را ام  
 و قلب جناح زانه بذاده دلبران دست بینه و شمشیر و درخون ریزی دلبران بعده ای ایشان ناشام سپاه لیل عراقیان بآن  
 شام در کشاکش و دندانه بینه و نصرت بر پیغم علم سلیمان فنیدن کرفت بیایی ایشان بکنجستان ذاته شمشیر ایهدا و بینه  
 اتشیا که ایندند و ایشان را انقره خود مخلی کرد ایندیک بود که روی فلک بوادی دبارا و بند که بانه بیانی شبهه  
 آمک هر دست ایشان  
 تبلیل دست توکل بدانان محبت رسول جلیل و اهل بیت سید ایشان علیهم افضل النیم والتیمیل نده با غم ثابت بین  
 کامل بقی بعمر که کار زار او بعند تلاشی دران روز نمودند که اکد ستم زال دران معکره حاضر بودی بر دست بیانه  
 ایشان ایشان نمودی شام زیان اکد بدان مقام خون خوار رسیدی و ان حالت مولانا که ادبی دست چرت هدند  
 حسرت کنیدی و حلقة ملائمت و بندیک ایشان را در کوشش کشیدی در دان روز بیز نیم قمع و نصرت بر پیغم علم سلیمان و  
 اکفت و هرها اذخون خیشان سکان دران هزاری قیامت زنان جاری ساختندی و چون نزدیک بمناو و کشیدن  
 جناعت زانگ کار عنان خویش را بصورت دبار رسید میان بینی شام دیان امد دست زانگ کار برداشتند و هر دittel از ایشان  
 قرا و کرفتند و چون صبح و زچار مثدو صفوت کفر و ایشان مقابل یکدیگر شدند و بعادت هر یعنی ثابت کوشش و مردانه  
 ای ایشان بظهو و رسید و علامات ایشان لشکر شام بز ظاهر شد حسین بن نمير لشکر خود را ایشان کنند لشکر  
 عراق را همیش مسلم کوید که بیانی دیپی و متواتر بلکه مثال شرایه ایشان مطلع بر عراقیان بینه شد نظر  
 بیارید بیانگان سران بیان نامداران و چوش و زان بیک تیاران بکردند بخت چو بادخزان کان و زد بر درخت :  
 و دران ایشانی بمقتل سلیمان رسید و بدینه شهادت فایز کردند و در نصرت دباری رسول خذلجان خود را ایشان کرد  
 و دیهدای که بالخود را ملحوظ ساخت بیان ایشان علما مسیب برداشت فقائقی تا الگرست که ال آذفان و آثری فی ذلك التمجیش  
 التیم الطیفان پس چنان بمنک نمود که ایشانی فتیم بخافت و انتقاد بهلوانی او بهلوانان رویی زمین سرچشل نهادند  
 و سهای کردند کشان نامی میان ایشان سایی بپیش پایی و افتادند و لذا عظم بخاغان بفندکار بودند شدت باس و سقوط  
 او برد مهمنان از همه که بیش نبود و در هر جمله که میکرد برایشان دیگر و فرمی کشان لشکر قیامت شد و ایذاب سفر  
 و اصل میکردند و در جهیواند و ایشان مثل مو و ملم از پیش او میگشتند و بروی یکدیگر میخشنند نظر سبب چو

زانکوئه او و دید بخ نامد ازان پرداز کرد دید بکار مله بران میان سپاه بند خوشین بین بر قلب کاه همکوستدان  
بران ان بران چود ریای خون شده همه داشت کین بقیع و به بزره بر او بختند همی امن انش فنور بختند ثانیکه لعنت  
نموده از کثرت ضرب ببر و بزر و شمشیر که بران پهلوان شیر که هم توالي و متواتر دند بد عجه شهادت فا پیش شد و بشهدای که بلا  
ملحو کرد بدرجه الله عليه پر عجیب الله بن سعد علیه بعاثت و بثوف مصالقة هونیان جنان سر برآه بند که و پادشاه کش  
قال کن اشت و بجز خوانان جهاد با شهستان دین میکرد و غریوان لشکر بخلاف بری و کردنا آنکه از کثرت جراحات بیرونی  
راه همکان ناپیش کرفت و برادر ش خالد بن بدستور عمر اکفت همچنان که شید نابدرجه شهادت پید پر عجیب اسنه  
علم بدست کفته اند که کوشش نموده نادست راست از این بین لغتندان کاه پشت بیازان خود را ده و اینبار و بی و خون خورد  
بود و بیان حال باز عمله بمخالفان نموده میکفت نسخی نیازاً ذکر و این شافع فضای و هم و احمد روا التیفاء لا  
کوفة ببغی قلا عراقاً لآهل بزید المأوت والعنایا و چندان کوشش نمود ناؤ رانیز بیار افشد ملخ ساختند و بخته الله علیکم  
و در این اشناکه اهل عراق مشرف بر لفڑام بودند که ناکاه جمی کثیر از بصره با مشق بن حرمہ عبدی و ان عذابن باکثین هنری  
بامداد ایشان رسیدند و دلایل ایشان قوی شد و دفاعه برشاد علم ابد است کفته و تکیه کویان بر لشکر بمخالفان عمله نمود و  
میتوانند میکفت پاریتیز نایب لشکر نیاز نگفت سیدی بی علیکا و چنان جنک تشدیت فنون دکتر شاعع افتخار کش  
کرد و غبار کفته و هوای مر و نار کردند آنکه اینز کشته کردید و علم افتاد و اثار ضعفت در عراق ایشان ظاهر شد پیش از  
پیمانین سوا ایشان ایشان مدن کوئش ببعضی کفتشند ماده بی ایشان بیشیم و مرد ایشان کاری بی نامام شدند دست از جنک  
کشیده فرا کنیم جمی و بکار کفشنده همینکه مایل است بمرکجنک کردید و بدم بکشتن بیویم و بکنفرنند درخواهیم بفت  
میکنیم ناشی چون شب ناریت شد رسید که قدر عباس بن عوف علی ابوزاده اشت و جنک عظیم فرمایان عراقیان  
اهم شام فاقع شد چو پیلان جنک بر اشوفتند هی برسید که کوئشند نیزین پنده لاجایگاه نتیجه زنیع و خود  
سپاه و بخشیدن شیع الماسکون سریع کل اهار داده بخون زیز و کزو شمشیر تیز برآمد همی جهان و تختیز و  
کثیر ایز اهل عراق کشته شدند و ایشان ضعف ایشان کشته شد بودند پس دستان رسید کی بانداشتمه ریت  
بیعت خود من احتجت نمودند و از طرف حضر عراقیان بقریب ایشان رسید و سعد بن حذیجه بهین امد و خبر کشته شد اهم  
عراق ناشنید فاهم ایشان وبصره و کوفه بولاپنها بی خود فشنده مختار هنوز مجموع بود و بیان خوی میکفت که از  
هین ماه بشمار بد تا بیست روز پانزیم بی رون بعد از آن خبری بدخواهی ایشان و ضربهایی کران و ضربهایی  
دان و کشتهای بینی و امری که موجب اندوه و ناله بی ایشان وفت کیست چار این کان غایب قتل آنها آنکه بیان آنکه  
سلیمان بن حرم من احتجت که کند مختار ایشان بایشان نوشته تا بعد خذاب تعالی لجر شهار امضاعف کرد ایشان و این وصیت  
شهر ایشان تخفیت که ایشان شما کند بد رسید که دینار بی خرج نکرد و دسته و حقبه مدافطه نکرد و کامی بوند رسید مکانکه  
از بیای شما درجه بلند شد و حسن شفته شد پر بشارت باد شهار اکه اکه بیرون ایشان میان مشرق و مغرب ایشان  
با اذن خدا از دشمنان شما پاک کرد از ومهه را فکل نمایم و التلام و چون نوشته بر قسمه میاپیل رسید و بجهاب و فوشنند  
که نوشته ترا خواندیم و معاذی غدمت تو ایشان داده اید و اکه خواهی بیایم و ترا از هبس برقن اور بچون قاصد پیامبر  
قبایل دا اوند رسید بیار خوش بود کرد و نوشته که تا مثل کنید که خود در این چندی عزیز بیرون خواهم امد و مختار نوشته  
بعد الله پر عیم خطاب نوشته بود که مرا حبس نموده اند و مالتیکه مظلوم میباشم و والیان بیمهه مرا لفحت و مغلتها بی

بکریہ

که اندیشیدن مانع نسبت بین فرموده ابراهیم پهلوی نبود و ایشان را لجست کر کنند و مختار امیر خوارج نکفت تا شه نفعه  
 چهارم غامر شعبی کو بید که من و پدرم در حد مت مختار بودیم که برخواست انجلس خود را با جوان بیان و اصحاب خود و دو ائمه شد  
 و همچنان اینماهاند اذیت که بکامیر و دنایانکه بکسر بخانه ابراهیم امد و چون ابراهیم اخیراً اند که مختار آمد و مشكناهاندا  
 و ابراهیم با مختار بپهلوی متشتتند بیلت مسند پر مختار فوشه سرمه در زاده کرد و با ابراهیم داد و کفت این مکنوبیت که  
 مختارین الحفته فرنگیل امیر المؤمنین بنیو شده و ترا امر نبود که باما موافقت نمایی و عمار ایاری بکن اکر با مادر فاتح کردی  
 بردی والا این فوشه محبون خواهد بود و بر قوی دستیات و مختاریان پیغمبر و اهل بیت اوزا از قوی مسنی خواهد ساخت  
 مکنوب را باز نبوده دید که مکنوبیت طولانی و از جمله فقرات که فوشه بود در او از محمد مهدی بسوی ابراهیم پهلوی  
 سلام علیات مختاریان سقام بسوی قوای کیو است که من اوزا اخنیار نبودم از برای خود و امر نبودم اوزای جنات کردن باشد  
 من و طلب کردن نوون اهل بیت این پس فوزیر با امیر و عثیره خود با او موافقت نمایون ابراهیم ان مکنوب اخواند کفت همیشه  
 این فوشه اسم خود و پدرش امی فوشت دیگر لقب مهدی بخود فرزند ایند ایشان داشت که خود را امیری  
 لقب نهاده مختار کفت بلان و فقی بود و طال و قفن دیگر ایشان ابراهیم کفت کی علم دارد که این فوشه از بین این جمعی  
 مغارف شهادت دادند پس ابراهیم پس من از صدم مسند و مختار اذاینها بیت دران جاذشاند و با او بیعت کردند پس قدر بیو  
 و شربت اوزاند و در مجلس صرف شد و مختار ابراهیم با برداشته بالتفاق بخانه مختار امیدند پس ابراهیم اشت عشیر و طابقه  
 و بزادهان و درستان خود را جمع نموده و شبکه ایشان را میزد بخانه مختار و در انجامی مانند نازد بیلت صبح و هدین مُلم  
 از دیگر همراه ایشان بود و پیور و قدری کار مشغول بودند فصل استم دیگریت خروج مختار بعد از آنکه امیرخان و ضبط  
 شد و جمی کثیر از اعیان و اغاظم کوفه با او بیعت کردند بعمل کردن بکتاب خدا و سنت رسول خدا و لایت اهل بیت پیغمبر  
 و طلب کردن خون سید شهدا و ابراهیم پیر مالک شتر نیز با ایشان موافقت نمود و رای ایشان برای این قرار کرفت که دو ز  
 پیغ شنبه چهاردهم ربیع الثانی سال سعدیش از هفت خروج کنند و بایس بن مضارب که دار و فمه کونه بود و صاحب  
 شرطه عبدالله بن مطیع بود و بکباره که مطیع کفت که مختار خروج خواهد کرد و لاعماله احتبا ط خود را ایشان پس ایس ایشان  
 کثیکپیان که در بخت او بودند بیرون امد بآزار و پرس خود را شد زایکنامه فرستاد و برس هر کندی جعنی افرستادندیجهمه  
 تعاونت زامه ایشان ابراهیم بعد از نهان مغرب بعادت سایر شبکه ایشان بخانه مختار فده و اسلیه حرب را این بیلت بایس پیش  
 بودند و کثیکپیان بازارها و فرضه ار الامانه را اخاطه کردند بودند پس ایس و بار ایشان ملاقات نمودند ابراهیم اد رسید  
 بازار و چون دیدند که اصحاب ابراهیم بیان بسته اند بیلت اند و گفشن این جمعیت در این وقت شبانه برای چیزی  
 بکامیر بد و الله همینکاره شمارا که بروید بخاطب مکار آنکه پیش امیرعبدالله بن مطیع بیا شد و ابراهیم متول نمود و در میان اینها  
 بزرگ انجامید و از قبیله همان شخصی بود ابو قطن نام داشت زایکنامه صد اینی داشت اندیم باو قلن کفت غذیلیت من بیان  
 او را بخاطر رسید که مقصودش نیست که او را شیخیت بیار و نزدیکه ایشان جماعت که او را مغض کنند ثاره خود بیش کرد چون  
 نزدیک وی بفت نیزه درازی دیدند و بوقایع دست او کشید و برای ایس حلمه نمود و بضریب نیزه او را بخات هلاک آوردند  
 و بیان خود را اکفت ناراه مرزا بریدند و بایرانی همکی کر بخیتند و ایشان بخیل خود را بخانه مختار ایشان پند و آنکه بیکت  
 او را مطلع ساخت مختار بیان خوشحال شد و بیال سبکو خدا ایشان دستهایی بیان نزدند و در باغها  
 خانهای شبیهان افزون خند و متأدیهاد رکوچهاندا که دند بیال نازان الحسین و بیان و اسلیه خود را ایکت و میکفت



فضاحت وللأخت خواند وواخر كفت أمادا الذي جعلت عصيراً وعقملى نور الأكرمان بالبصرة بعد اولاده شق بولها  
 ولا شفاعة بها صدقاً ولا مثلك لها جنار الكنور طعونا عذراً وعن مكيل فديتا الحريم والذين والقديسين  
 لي من الكوفة قعلم إلى آثار ذي سليم من العرب والآباء والشهداء من بنى هيم أكثر المحظى بهم كمحظى ملائكة  
 قلب ملائكة ساخت كه حانة دبيانى دعوة بضم الواو وفتح الميم خواهم نبذ كرد وسيدة ببيان رثى  
 خواهم داد ومرجبار كعنى بي وملعون غلبة أخواهم كشت عن هرب بمحق حرم وفاته خدا ومحق نون وفلم كده علم من زنك  
 بلند خواهد شدهه جاي غالان العرب دعهم وآسراء بي هيم خادمان دبيان خواهم كرفت دين باين امد عذا اهل دار الامان  
 شدد ومرجع بمحق بحث هجوم افاده داده اذ اذكره بود ومردم بعيت ميكه دندوپن تكشيد ثالغلب عرب  
 سادات وبركان بالوبعية متعدد ودكتيبيت المثال نه هزار هزار دهم بود سه هزاره مشتصد فركه معاصره كه توپلا  
 دار الامانه راه رسی پانصد دهم داد وشرش هزاده بعد اذ كر فتن خضر زدا او امد دند رسی دوبت ددم داد وپوش طلح  
 شد كابن مطیع دنغانیاب موسی است هزار دهم بهزاده عبد الله بن كامل بجهة او فرستاد وغدر خواهی پیشان مود  
 داوا انجحات تر عبد الله بن زیر شفت بلکه دفت بصري وعبد الله بن كامل فاصاحب شرطة هزد هزد وکبسان لجه  
 سرکشیکی ماشی خود ساخت وعبد الله بن الخاث برادر مادیکی اشترنا اسری ارار منه هزد وسحل بن عطایه دعا باندیش  
 فرسناد و عبید الرحمن بن سعد بن قيس امبوصل فرسناد و سعد بن مدینه محلوان وعین سائبیاب رسی وهمدان خا  
 بکو مستانات فعلايات تعالی هیین هزد و هو دیوان ذشته و دعاوی مردم راجه ساده سیدکه واکر خر قبیله و مشغله  
 داشت شریع فاضیف امعین عزیزی بطریق مهمودنا انهه با دکفتند کما امیر المؤمنین عینی است او زاملکه او زاملکه هزد هزد  
 هنر او زاملکه کرد و عبید الله بن عتبه بن سعید رفاقت کرد و چون بیان شد عبد الله بن مالک ظایی را فاضیف  
 و مهان بن احکم هنان اتفاقات دلشکر فرستاده بود هیک بوسیه شارویت لشکر دیکر با ابن زیاد فرمیتاد که عبید الله زیر خواه  
 کو فهمیسه نفنسه شب قتل فقارت هاید چون ابن زیاد بجزیره سید و فاعل عبد الله بن زیر را بایلشیم خیلان پیش  
 فمشغول مدافعته اشده از امداد نظریتی بانماند بعد اذان هوصل امداد عبید الرحمن که از جانب خدار داشت خا  
 با افزاونده امداد کرت و مختار اخبار هزد مختار محسین هزد او فوشت با وکه در همان جای باش ثم چون تبریز کسان کا  
 بزیدین اذن باشمه هزار کس فرسناد بجهنگیه بن زیر چون میرفت اذن اپایه مستانیت هزد هزد دین ایون  
 دو صدیت و سفارش دبيانی با و هزد و کفت اکرم دخواهی بودیں تا بجزیره بزید کفت هجوج مدعاوی خواهی  
 دیز بیتلر بمتزل بفرت تابعیون سیدکه هزد دیلات هوصل بود او ایانل میکفتند و خبر یا بن نیاد رسید و دادسته  
 ایشان سه هزار کسان دیزش هزار کس فرسناد و دی ساعقه که لشکر ایان زیاد رسید دیزین اذن بیار خسته بیان بیود  
 دیز ای  
 جنات و بعد ای  
 او بیز کشته شد سه هزار بیچ سر بیان شد و دین عزیز هم پیش از طلوع افتاب سال شست و شش آن هجرت هلاقیان فریاد  
 فنا چاشت بلند جنات عظیمی هزد دلشکر عزیز غایق امده شکیون فلکه شکر ایان زیاد دلخدا دلخدا ایشان دلخدا  
 ساختند و سیصد ای ای و دلخدا  
 دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا دلخدا





کفت نہستار

اویس

مدونات

برای قتل



الآنفر بک بلا قوم النساء العسکر اعی حبیاذ الشمل المفتر قابن البی القامر الطیق فاین علی البطل المفتر  
 هندا خذ هامن ویرتیر تقویه ضربه قویه بیعی پیض بیون ایکشن فرنند بخیر لاهه و طهر علی مهلوان مظفر و صحراء  
 کربلا و فیصلات و شکر اینک بک خربت شیر دند ران طایفه بیعه و مضر دن و خربت ددمیان ایشان و قیقد  
 شد وان نعلی کشت حسین با پسر ایشان از کوفیان خوف برداشتند و ایزامیم پیش صفت اند فریادند آلبان  
 سر جله الله و بآشیعه التجن و بآنصار الدین فاتحوا الحلبین و اولاد القاسطین لانقلبوا آثر بعد عنین هندا کمیله  
 بن زیاد قاتل الحسین بن علی بیعی ایشیعیان حق فیاضان دین و لشکر خدام قائله کنید بایشان کمحرام خدا راحله  
 کردند و اولاد انانکه افعون عدوی نمودند و بآمغاییه ساختند و با امیر المؤمنین جلال کردند و بعد از آنکه عین ایک  
 که طالب و بیند در دنها ماتا د او را سمه هید و ایچیر بک مک دیلینک عیید الله بن زیاد حمل فرازه که قاتل حسین بن  
 علی است ایشانه و جنت زا امداده است پس خود ایزامیم حمله کرد و لشکر شام و بجز خربت به مجنون دند و شمشیر مزد وان خون میان  
 نمیهن زا کلکون میمود و اهل عراق اتفاق بلویه همله کردند و مخلوط شدند بک و ایشیکار افزونه شد بظاهر  
 بیزامیم بالشکر خوش کفت که ازان ماهه و ناستان در نهضت بیت امر فوجون شجاعیه و دیم جهان بیلاندیشیت  
 او بیم کزان نیک تا جا و دان این خدا بخندند بر تیغ کرفیسان دو لشکر بکین ند را و دیگر هم کینه خواهد  
 هم جنگ جوی خوبی بر امد نه دست پیا بر قند بکسر بیوی بنه کاه زبس بیرون و فنا که نای هین اسماں اند  
 امده بیای هم بیال ایشان دست عنان نکوپا لاسب کان و سنان تو کفق جهان کامن را و هاالت و ها سیا  
 بانمیں کشتی است بند پیته را و ز کار کند زبس که فیغ و سنان بیم جهان شد که کس بی کشور بندید و  
 کشکان شد زمین نایدید ز شامی بی نامو کشته شد زمانه بر ایشان همی کشته شد موکشت چون بیعی  
 زنکی سنیاه زکشته ندیدند برشت زاه همه دشت زن بود و خستان و خود زان اهمی داده هاده دود و چنان  
 بیک کردند که بیان بعذ کار بیان داشتند و جواز جنگ دلمایی بعنکار نقل کردند که بعد از افضلیه المفتر  
 صفتیں چنان جنگی اتفاق نیفتاد و ایشان دست عال نایه جنگ و پیکار فرصت نهاده ظهر و محصر بجهة ایشان شد  
 مکر بایمیه و اشائه و فنا ظهور و سنا را در اسماں مشغول حرب و پیکار بودند ظهر دنیت کان رفته و دو معنوی  
 فشاری کنان بیرون کوش هیب بلا دلت زیرهای بود زنای عقا بان بیکه نور سریز از طاسیت هنک  
 بپرچ من قدریخته طاس خون سُم باد پایان نجون چون عفیق سده باند زین نجون ددعیین سنان دوسرو کوکه و  
 سپه در سپر کوک بند و خته سرافشان تیغ کردن کلار بر اورد هه انبوی خون لا الہ الا ر بیون سنان سپه و اوقیان  
 فمقراضه مقراضه موقته ذره بقشه خبری دشتاب بر اورد که چون از ده ماس ز خواب و جنابا قدس الله علیه  
 جرایی و فوقی با اهل عراق کی است غریب بود که بالکه بیکیت اهل شام غمیشند با وجود این چنان چیز بر اهل شام شد  
 بودند مثل شامیں شکاری که بر کثیث مسلط باشد و چنان جولان میکردند ددمیان همچنان مثل جولان کردند که  
 دیمه کو سندیاف و چنان مالی دند ایشان زا که بالخاتمین بکسان نمودند و ایشان را بطبقات جتنی کشاندند  
 و اند من پیغ و شمشیر نه مر که ای ایشان دسانیدند و بهین کشت جنگ بر پای بدنهای ای ایشان همیشی عرایی  
 پاره هایه میشد تائب هنکام و ایشان دصد مئعراییان ناب مقاومت نیا و ده فرد برقرا اختیاریا نمودند و لشکر  
 عراق هفتم کردند شامیان زا فیض مثل باران بر ایشان بیکه ند و قتل اعیان شام چون حسین بن غیر و شریح بن

ذی الکلاغ و بن حوشب فقا لب با میل و او شرس بن عبد الله سر از خزان کشته شدند بدانند که منکشان جای بیش  
بودند کشاخ نارای خویش دلبران باشند نهادند پست وزان کارزارانه امده است. نکون کشت کوسه در فرش سنا  
بنده هم پیدا کیم بانعنان کرد لشان نیکار برگشت و دعوی سران داشت اغشته بود پاندکت زمان زان سپاکان  
مانند بیکن فنام اوزان بی فام دارازی نام و نیک بدانند بخره سهای بجهت زیرکشان کرد بر کرد واه چو  
بازار محشر شد حربکاه و این فتح اجنبی دنام ابراهیم در جمیع اطراف عالم منتشر کرد بید مردیست که بعد از آنکه لشکر شام کش  
خود دند و غبار همچنان فتست دیدند که جوان ایشان پای صبر شبات مژده اند و مقائله مینهایند و زمین از خون لیثا  
نکن کر بید ابراهیم کشت که در زان اشادید مرد سرخ روی و با کوکه ایستاده است و مرد مرا خبر جنگ کردن  
میکند و همچو سواری نزدیک او بیلید که از آنکه او را ابر زمین می ندازد و همچو پهلوان انجاعی نزدیک از هنگز ردمک  
او را بر طاک هلاک چی غنکند و چون نزدیک بمن شد شهیر بی جان زدم و دست او را جدا کرد و از اسما اشاد در کار  
نه رهار و نه می اوردم و او را کشم و بی مشکل از بدن این بدماغ من رسید و دیگر بجهة مغلوب به شدن پیکار میزین  
تفتیش و تحقیق اینکه کبست مرمه هست بدند حصول از هم پیکار بلشکر زان خود کتم که چنین کسی ندارد کار نه خوا  
کشته ام چون شخص کردند تحقیق شد که ابن زیاد ملعون بود پس سر از این بیدند و از ابرای ابراهیم اور دند و عدای  
تمام شد مخاطبت کردند و چون ابراهیم سر اور دید سکر و مدل المعن انجایی و وده ابن هنگا کوید که دینه صفر کشته شد  
و جماعی از این باب حدیث کویند که در روز غاسرون کشته شد و عمر اوسی نمسال بود و چون صبح شد لشکر اموال  
و فتنایم بین اربعین کردند شفرا در این فتح فضاید بین ایشان کشید و مدع ابراهیم و مختار نمودند و ابن زیاد و موائیان را مدت  
نمودند و خلاصی از ابن زیاد کی بخت و دشام رفت نزد عبدالملک و او احوال ابن زیاد را پرسیدان غلام کفت که چون دو  
لشکر هم ریختند و مغلوب به شدن زیاد پیش امد و جنات عظیمی خود و بی کردند کشان زاکت بعد از ان کفت بمن بکفر  
ابن ابرای این بیان و و چون اور دم خور و غایب مانده ایان زاید رسیدن خود ریخت و فدایی بریشان و کردن اسخورد  
نیخت و عمل کرد بر لشکر ایان و دیگران کشید که دو غبار و الخام معکر کار زان اوزان دیدم رادی کوید که همه این ایشان  
بودند در جنات خارز از بیکم کشته ایان بیمار بودند ممکن بیود شمردن مکر به ن و چون شمرند هفتاد هزار کشته شدند  
و چو ابراهیم جلد اول اعلی بردار کشید و کویا در نظر می باشد که بستین او مثل و جمل او نماید بود پس ابراهیم  
سر این زیاد ملعون با سهایی بیشتری لشکر و دیگر کوهه فرستاد و مختار از شویشی که داشت خود نه جمیعت عظم  
نموده از کوفه مبد این امده بود و در کوفه سایرین مالک لذت ایان بخود کرد اینکه بود و در مدن این حطبه خواند و مه  
معزیزی تغییب بامداد کردن و رفتان از حضب ابراهیم اشتری نمود شعبی کوید که من هم همراه مختار بودم که ناکاه خس  
 بشادر فتح وقتیان ملاعین رسید از خوش خالی نزدیک بود که هر وا زن کند و نهیه الفوز برگشت بکوفه شعبی کوید  
که هر آنکه مبد این بد شمی اهل المؤمنین علی ع و حال اینکه بعد از کشته شدن امام حسین در حواب دیدم که در قیام  
اسهان بیارند و مردان بیمار بی اسهای سر و پیشید بودند و جو بینا داد دست داشتند و فرود امده بدر میهن قیام  
میگردند قائلان این جناب را وصل کرد امید بداند هر چه با و هر چند و افسوس را و میتوانست از خواب من چند  
نکنست که مختار خویج کرد و همچو عاق و قائلان این جناب را کشت و هم شعبی کشته که جنات خارز در روز غاسرون ایصال  
شست و هفتم از هجرت واقع شد و چون سعی بید اقطابن زیاد و میار و قشایه لشکر اوزان اعدند بکوفه مختار چاشت

پس مدد کرد خدا بر اوجون فارغ شد از خود رون بروخواست ولکه بیانی بوصویت ابن زیاد داده باکش بیدازان فتش خود آغاز شد  
در منزه غلامی کفت ابن کشت و ابتوی که بصویت کافی بخوبی ناید شد و ازا ابو الطفیل مردیت که چون سرها را کشید  
و گزینی سفیدی بر زوی اینها کشید بود چون او را بر داشتیم دیدیم که ماری بدنوی دناغ و کوش او بروند پی بیدهی  
سرها را بر رحمه کوفه فضیب کردند بعد از شده روزان سرها را با جمی اذخرا صور خود را باسی مزاد اشرف نزد محمد بن الحنفیه  
فرستاد و عرضه نوشت که جمی از شیعیان دوستان شمار از فرسنام بسرمه شمن شما و ایشان توکل بعده امروزه در کجا  
خشم و ناسته بر سر ایشان رفته است و ایشان را کشیدند پس محمد سکنه خدا بر اینکه هون شمار اکرفت و دشمنان شمار اهل  
کرد و سینه مو ایشان و مو مناز اشفاده داد و چون نامه و سرها رسید تهدین الحنفیه بجهة شکر نمود و دعا کرد و ختم کرد  
و گفت جزاء الشجر از جراحت که حق او بر اولاد عبد المطلب اجب کرد خداوند ابراهیم اشتر را حفظ کن و او را باری کن  
و شمنان و قوین ده او را او بی امر زاده دنیا و لخت دیش زیاد را محمل بن الحنفیه تقد امام زین العابدین فرستاد  
و اخضرت پیر زیادی اصحاب چاشت شاول میمودند پس اینجای بته بجهد شکر کرد و مختار از عازم مود و دوکت و قیقی  
مان ایشان ملکون مخلل نمودند و سر پدم را در پیش روی ایشان اشند و مارا در برابر او بآزاد اشند چاشت زهر طار  
سکر دمن کفته خداوند از زدنی اسیر نیا سر دنیا بنی ایشان دعویت که چاشت بخود و ان مال اتفاقیم نمودند دینیان شنی  
حضرت امام جعفر صادق فرمود که هیچ زن مانشته سرمه نکشید و خصا بنت نیکت و دو دفعه طبع در خانه او بلند  
در ظرف مدت پنج سال ناروزی که عبید الله زیاد از ایشان ماقصر شاد و در روابط وارد شد که از کسانی که در حضر  
کریلا احاصن بودند چند مرار کر مختار بقتل میاند و شیخ جبل چعن ناما زد که مدت حکومت مختار  
پیش ماه کشید ایشان پانزدهم ربیع الاول سال شصت و شش زیارت ولفرش نصف رمضان سال شصت و هفت  
هزیرت و مدت عمر او سصت هفت سال بود موقیتی که احادیث بیان نمودند مختار وارد شد مثل اینقدر  
بعنای الدین چات دعایت کرد و انبیک الله بن سنان که حضرت صادق فرمود خدا تعالی هر وقت مشیت شنی میگیرد  
که ایشان خوی و انتقام بکشد و ایشان را باری کند باری میکند و انتقام میکشد باش و خلق خود را هر وقت  
خواهد ایشان خودش انتقام بکشد بدستان خود انتقام میکشد چنانچه انتقام بیکی بن ذکریا را به بخت نصر کشید و  
انتقام ایشان مام حسین مختار کشید و کمی روایت نموده از حضرت باقر که مختار نامه امام زین العابدین نوشت و  
مدایی بیان از عراق هرستاد ایشان را اخضرت و چون بد خانه ای  
پیش اند و گفت دو شوید از دنیا هم من که من همچه دو غر کویان ام بول عنیکم و نامه ایشان را اخیر بخواهی از دهن  
مختار لا بد و ناچار عنوان نامه ای  
بول کرد و در کتاب مختصر شیخ حسن بن سلمان روایت کرد که مختار صد مزاد در هم ایشان مام زین العابدین نیز  
این بخاب کرامت داشتند که بقول کنند و ترسیدند که اگر بقول نکنند تا خوشی از مختار بایشان بر سر کشیدند و خلدان  
در اعطان کل از ده سر پیش نظر قریب و نزد نانکه مختار کشته شدند نامه عبد الملک همان فیضند عاوی اعلام  
نمودند ایشان بزدی که من ساده بود عبد الملک دو جواب نوشت که نظر قریب کن همان که مانوی خشیدم و طبیعت کو ای ای  
باد بر تو پس امام زین العابدین مختار از این میگند و میگرد  
میگرد که میگی میگشود برو او و غیر اینها از اخبار لپکن خامن ای ای

کشیدند اینها میگشت  
از فاطمه و خضراء و المؤمنین  
که گفتند فیضند طلاق اینها میگشت  
نکری خود را شانه نگرد  
و فعل همیه بخی خود  
نکشید ناخن ای ای ای  
ای زیاد را

حدیث آخر که نقل شد تراشغایی بان دارد و عکونه میتوانست در دولت بین امته که بروی مسیرین امیر المؤمنین و اهل  
معنو دنداش اذیت ها داشت بدین معنی اخلاقنا امته علیهم السلام پرسیدند که مکرر شنیده بخیار و فواید  
که عذر نمایند و بر ملا طلب خون آن امام حسن را نمود و بنیاده انصاری ها را کشیدند کی ایشان را کشت و ببرداشان  
اخلاقی موقت با ایشان میمود و زربا هدایا و تخفیت مکرر میپرسند و سهایی کا بین امته را از کوئه مکله و مدینه نزد  
میمدد خفیت مواممهین العابدین را میپرسند و فقیهه را که مخدوم مکرر نهایت فاکید و نشید در محول داشتن ان میمودند  
موقوف داشته خود را او شیعیان خود را در بلیه و مشقت میپرسند اسند هر کاه زاره با مشتملین الحکم بالغ ایشان از  
خواص شیعیان مجده بد نایی هست ذیقع لعن و مذمت و اظهار ایشان تبریزی بین ایشان میمودند پرخشاردا که خروج غود و چندین هزار  
نفس را میقتل میموده بطریق اولیه ایشان را اینکه اور این نمایند و وجهه نقد و هدایا و راکامی میپول نمایند و  
کامی نمایند و کامی بین ایشان را خلق شده بی میمه واعلام نمایند فا ایشان بد مظنه نشوند و ایشان امته را ازند باشند و خشنا  
این مقاصدی که از روی صادر شد حسب الایشان و بوجب مزهونه ایشان بوده بل بحق لغایار قدم مختار را احکم و نوبت به بیان  
بهد میماید مثل حدیث که سماعه روایت میموده از امام جعفر صادق که چون روز قیامت شود پیغمبر را از پل صراط ممکن  
و کیانی رفع چشم فریاد زد که یار رسول الله مراجعت ده ناسه مرتبه حضرت با اعتماد ایشان دیگر ردویهای  
استغاثه کند و اینجا بنت الیفات نظرها بد وهم چنین امام حسن را بکرد و این تراشغایه کند و کوین کم  
و شمنان متواکلم و طلب خون فوکر کم رسول فرماید که یا حسین بفریاد او برس که جنت بر تو کفت پیان حضرت ماتک  
عذاب پنهان در جهنم بیندازد و اوزار او را در دادی کوید که عرض کردم فدای نوشوم ان کیست که چنین است مزهون مختار  
فقط چنان معدتب باشد در جهنم و عالم آنکه این مه کارهای مزهونه مزهون و اکردن و زامیش کافند در دل و از محبت شجین چیزی  
میباشد و بخوبی که میگذرد زاین سالت برگزیده که اکرجی بیشتر و میکاشیل زاده دلچیزی این محبت ایشان باشد بر خدا  
و احبابت که اعدا برعی در جهت بیندازی علیکن حل این حدیث را ایشان قیمه ممکن است چه در عین خلق شایی بی عنای  
که شیعه میمودند باطننا بالکه ظاهر و ایشان که با اولاد فاطمه امیر المؤمنین بیند بلکه اندیمه عمیم بودند  
ملک و حفظ دولت خود میموده و خلق شایی ثلث از دنیا ایشان شدت لعن میمودند و اقرار بقصب میمودن ایشان خلقت  
زاد ایشان دیگر این جزء حدیث که طعن بر خلق شایی ثلث است مناقبات ندارد بافتیه خاصل کلام تشكیک در محول و کیم  
اخبار زمختار برقیت مجده مؤلف خاصل نیست و اما انتساب کیسانیت بعنوانی که قائل یاما میموده خفیت مهبا  
با اینکه اول کیست که این مذهب را الفراعع میمودن جواب این از کلام شیخ حبیبین نمایند که مذکور شاخصیم ظاهر است  
اعلم بحقابن الاموال حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری نقل شد که با تو ارجع و سایر احادیث مناقبات دارد و ما اینکه  
نقیل میموده و وجهه مناقبات از اذکر میمایم فرمود که جناب امیر المؤمنین را فرمود که چنانچه بحق از بیان اسرائیل طاعت خدا  
نمودند و خذلیت ایشان را مکرم داشت و بخوبی مصیحت میمودند و حق تعالی ایشان را معدتب شاخت شما نه که  
چنین بدعصر کرند غاصبان ما کاشند مزهون اینها که مامور شدند تعظیم ما امکل بیت و تعظیم حمقون ما و با وجود  
آن تو رسیدند و مخالفت میمودند و انکار حقوق ما را اکردند و اسخاف اینها میمودند و اولاد پیغمبر را کشند با اینکه مامور شکل  
و محبت ایشان میباشد که میمودند با امیر المؤمنین اینها که فرمودند شد بیست فرمود بل جز دین حق و صدق و امر داشت که  
لایحه باشد بیشود عن قریب هیں دو مرند ایشان حسن و حسین را خواهند کشت و بدل ایشان را کشند فرمذند حسن خدا وند

عاليان زير و عذاب نازل خواهد ساخت دندار دنیا بر ظالمان اين آمت بهم پير بعضی که خدا ايشان را سلط خواهد  
ساخت از براي انتقام بسبان من وظلي که از ايشان صادر شده چنانکه بعنه سرائيل نازل شد پيش از پن عرض کردند  
که گفت اآن شخص که سلط خواهد شد فرو و خلام میست از هفيف که او را انتشار بن اب عبيد کويند و جناب عن بن الحسين  
پرورد هزاده همان پعن چون متict که شتاز قول امير المؤمنین صدق اين کلام ظامر کرد و بدريختار متى  
شد و اين خبر بخجاج بن پوسفت رسید از زيان امام زين العابدين که اآن ملعون گفت پغير که بقيناهجبن حرب نزده و اما على  
ابطال پس شک دارم که ابا اوچين بخني از رسول خدا نقل کرد يانه و امام علي بن الحسين پس اطفال است مفروض بخنا  
باطل میگويند و ممتاز ايان خود را فريب ميدند خثار را بنيار و پيد و چون خاضر شافتند نطم و جلا و بطلب پيد و گفت کردن  
اور اين پيد چون نطعمها خاضر عزده پهن کردند و مختار را بروي او و شاشيدند متى مديد طول گشيد که غلامان مي  
امدند و هر فتنه و شمشير خاضر پيد خجاج گفت شهار اجه مشود گفتند کل پيد خريمه کشند و شمشيرها در خريمه مي باشد  
مخثار گفت همتو اين مرا گشت و پغير خدا دروغ ميگويد و اگر بکشي خدا مزانه ميگذرد ناس صد و هشتاد و سه هزار کسر از هشتم  
بکشم خجاج بعضی از حاجيان خود گفت که شمشير خود را بجلاده ندارد ابکشند پس جلا و شمشير حاج را گرفت و خجاج اسر  
قبيله ميگرد و رکشن اركه ناكاهه اي جلا و لغزند و شمشير يكم او رسيد و پاره سد و مرد جلا و ديدگار امد و شمشير برو  
چون دست خود بلند نمود که اور ابکش عقفي او را گند و افاده و مرد مختار گفت همتو اين مرا گشت اي خجاج ساد خود را  
بخون را که نزا در معد بشابور زعي الاتکان گفت و فتنه لشکر کييزد از مملکت عجم سلا دعر و ايشان را میگشت و اثن  
بلاد عرب اپس نزا در باولاد خود گفت که مزاد روز بليل کدار ده برس زاه او بکدار بيجون شابور او را ديد گفت تو پيچون  
اي نزا پعن اي ضعيف ولا غرم دی هم ز اعراب بمحاجم پرس که چرا اين عربها را اميکي و چه کامي از ايشان صادر شد  
که اين مده خلق خدار اميکي گفت بجهة آپنکه در کتابها ديد ام که مردی از شبابهم مهر سد که فام او همهاست و ادعای پيچون  
ميگذر سلطنت عجم برو دست ابر طرف پيشود و حال اين خلق را من قتل ميگنم نا ان مرد هم نسد نزا رکفت اينچه ديد  
در کتابها اگر کتابها اي دروغ کو بادست که وثيق و اعتماد دی بقول ايشان پيست پرچرا بقول ايشان مردم پي کاهر اميکي  
و اگر از کتاب راست کو زادست و وثيق و اعتماد دی بقول ايشان داري پس لامعاليه انجه را گفته اند خواهد شد و ترا  
ميتر پيشود که مقتدى اله را بره بن پ اگرچه بيك نفران عرب باقی هماند شابور گفت راست گفق و دست از قتل ايشان با  
ذاشت ولپکن اي خجاج خدا مقتدر نموده که من سبع صد و هشتاد و سه هزار کسر را بکشم از شاهان خاله همه مجهاوي یکن که  
جناب اندس اله بامانع پيشود نزا انکشن من بازند خواهد کرد مرا بعد از کشن نو خجاج گفت بجلاده نزن کردن او را اخفا  
گفت کاش خود مباشر قتل من پيشدي نا انه امني ابرق سلطان کند همانکه عقرب را براف سلطان نمود و چون جلا دعازم  
قتل مختار شد ديدند که مردی از خواص عبد الملک بن مروان د احلا شد و فرزا ديد و جلا دله که دست بازدار و نوشتة از  
عبد الملک بن مروان او دده بود بجهة خجاج که داد و نوشتند بود که اي خجاج بوقت نامه بجهة نادسان پيد که قختار اکرم  
و مجهاوي بکشي اور ابجهه نفتل که از پغير کرد که سبع صد و هشتاد و سه هزار کسر خواهد کشت از باران بعنه امته را چون فاشر  
مانبور سد دست از ايد رکه او شوره راهه پرسيدند بن عبد الملک راست و علی بد شفاعت او را از دماکرده و اين نفتل که که  
اکریب ها اباظل است که خادم داد سلطان را بخون پهانی بکش و اگر خفت که لامعاليه انجه مقتدى شئ خواهد شد نکند  
فلو رسول خدار اتفاق کرد پ خجاج افرا مخصوص نمود و مختار بهر که هر پيد ميگفت چنین و چنان خواهم کرد و باز خرج خجاج

وادند و اورا طلبید و امر بقتل او نزد مختار میکفت غنیوان مراکش در این اساقه تری مذومنه دیگران عبدالملک رسانید  
بنجاح که متعرض امشو و تجاج او را متخص نموده و عین نهد بدادر کاره بکار آفقوه مختار کفت نزاخواهم کفت باز مختار  
آن این مقوله مختار بپرده میکفت بنجاح رسید و اورا طلبید و او مخفی شد مدتی تا آنکه اوز لجستند و خواست که کوئی  
او را ایند که نامه عبدالملک رسید که باور جو ع مندار پس او احیس نموده نامه عبدالملک فوشت که میکونه دشمن علائمه  
خدذا که در کسریان از این فریاد نمیزند که اینقدر رخواهم کشت از ایشان امر بحافظت اینها می درجو اب و فوشت که ای این جای  
اکابر خبرها طلس که حق رفاقت مشویان و اقارب مالاهم است و اکچفت که اورا باید تربیت کنیم نابرا ماس لطسو د  
چنانچه مذکون موسی دانربیت کرد از بزای هلاک خود و قوم خود پس تجاج او را متخص نمود و اخز کرد اینچه کرد و کشت اینچه  
کشت و اینچه حضرت امام زین العابدین ه فرموده مان بود که عرض کردند یا بن رسول الله امیر المؤمنین نسبین و مدعی خروج و معا  
نمود کرد و چه رفت خواهد بود غریب امر و نفاسه سال دیگر حساب کنید بعد از آن ذات شود و سریبد الله ابن زیاد را  
نهادند باشند یا بخشش دد فلان دودز دینه ای که مان چاشت بخوبیم و سهاد رپیش روی مان باشد و معا باهن انتظار کنیم چون  
نزدیک شد روزی که ان حضرت و عک داده بود علی بن الحسین ببابا زان خود نشنه بود و خوان طعام فرمودای بزاد  
خاطرها جمع نیاشد که شما در کمال مرغت میخوید و دشمنان شما از بین امته رثمه ایشان از زمین کنید میشود پرسیدند  
کجا فرموده بود در فلان جاغوار ایشان زامیکش و دوس در فلان دودز یا بن خامبر سد چون همان روز موعود رسید  
حالی که اینجا بزمان فارغ شد و دمیخواست چاشت ناول نماید سهارا او دندن چون نظر اخضعت بوانها افتاب چشم  
شک نمود و هر بعده در وقت چاشت حلوا پیش میکردند از فریب علت مشغولی هنایش احوال از رسید حضارت مخلص  
عرض کردند از حلوای اینها در دندن هر بود کلام حلوا شیرین نزد نمایشای سردمشان میباشد مقافت کوئی که اینجا ز  
سپری تو اینچه و احادیث ظاهر همکه متفق میباشد اینست که مختار در سال بعد از وفات بنید علیه اللعنہ خروج کرد که  
شصت و ششم هجرت بوده باشد و در او اخیر شصت و هفتم کشته شد بر دست مصعب بن زیر و بعد از آن عبدالملک  
بکوفه و مصعب را کشت و بعد از کشته شدن او و در عدو عبدالملک بکوفه تجاج را تپین نمود که بود سریبد الله بن  
زیر و عمه و بعد از آنکه مکدر را کفت و این زیر مقول کرد بید تجاج والمعراجین شد و بیست سال مدت حکومت او  
بود و در آن وقت مختار بیو دبل این زیاد مختار لجه دفعه در کفر حبس نمود در عهد بنید و بعد از کشین این زیر  
و دشلط این زیر بکوفه نزد مختار احیس نمودند و بشفاعت عبد الله بن عمر مخلص شده خروج نمود چنانچه سایغا

### مذکور سدیف العدل

عبدالله

د فازی کا بند مولا فامحتشم کاشانی علیہ الرحمہ و مریض  
خامس الرعناء

### سند قل

بی تقوی سور خواسته ناعیت کاشوب دنیا می فی ذات عالم	باز این چه فوجه عز و جرم و بیاطلوع میکند از میرا فتا	باز این چه فوجه عز و جرم کار جهان خلو جهان جمله دد	باز این چه شورش است که وحش این صحیح بتو بارز میدان چگا کار که خواسته قیامت دنیا بسید بیت
---	---	---	--

کو بیلگای ایش کان لادا دام آست نام خبری که بیلگای خدا زند او خوشبند بیلگای بینو غفت در نمله از کلش ایل عبا زند فرماد بیلگای دعوم کریا زد نایبل شد ز دیگ ایچم ایش بیک شعله بیلگای خرم کی دوی شد سپاه بولند و بیلگای هیکون شد جان جهانیان همه زن بیلگای اگان عشی ایل بیلگای داده دنخاک دخون فناده بیلگای نایبل که شد شکله بیلگای کردند بیلگای سلطان کیلا خوش داشت دحتمت هم کیلا کار خود نضم در حم ایش ایل بیلگای مده بکریت فارزار ایناد در کان که قیامت لاسکا کنند بیلگای تکل شر سوار فعی که عتل کفت فیا متغیر دیه بسید دست ہانده دنخون شایه بیلگای ناشد مدفن از موج خون او شد کلکون خر کاه ایل جهانده بیلگای مرغ مواد ما می پایا کام کرد در دیگ ایل سمعان نیون دریا می از مرته کلکون چنان رویی می ایل ایل جکون نکرد پیکاره بیلگای رکت فلم زند چون امکن بیت است بر املیم	<h3>بندل ۹ قیم</h3> <table border="1"> <tbody> <tr> <td data-bbox="847 659 1485 1428">فیت بر ایل بیلگای سیل شیان دی ایش ایل که ایل که ایل که ایل و ایل که ایل که ایل که ایل که ایل اصل حم دیگ کویان کشاو</td><td data-bbox="1485 659 2075 1428">اول صلاب سله ایل بیلگای زند اصل سه پهلوی خیل ایل ایل ایل کند زان مدینه و بیلگای زند بر جلوی شخافت منضیون</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 1428 1485 2108">کاش ایل نیازه بیلگای سوزان کاش ایل زمان که ایل حکم کرد کاش ایل زمان که ایل کیک ایل ایل بیلگای چر دست نظم بیلگای</td><td data-bbox="1485 1428 2075 2108">دین خیل که بیلگای سوزان سیل بیه که بیلگای سوزان عال قیام غرمه دکنیا بیلگای با این عمل عامله دمروزند</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 2108 1485 2657">نکفت دست دم کلای بیلگای او از دی که لکش ایل ایل ایل از ایل هم مقابله کردند کویان</td><td data-bbox="1485 2108 2075 2657">خون میکند سیل سر بیان کیلا فریاد العطش ز بیان کیلا خانز قیو ایل سلیمان کیلا</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 2657 1485 3312">خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل</td><td data-bbox="1485 2657 2075 3312">خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 3312 1485 3856">کر دان زمیل ساند بکر دون ایل غرمه بیلگای شهادت که بیلگای ایل شاکر سپاکر لایل ایل ایل</td><td data-bbox="1485 3312 2075 3856">کر دان زمیل ساند بکر دون نمیز سناه بیلگای فرقیان کر خون او زمین شد بیلگای</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 3856 1485 4266">بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای خاموش محشم که بیلگای خانه خاموش محشم که بیلگای خانه</td><td data-bbox="1485 3856 2075 4266">بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای ان اه سرمه ایل ایل ایل جیل زان دوی بیلگای خانه مرغ مواد ما می بیلگای کار بیلگای</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 4266 1485 4746">دست عتاب حق بکر دامیت سپیز دارند شر کر که خلق دم زند</td><td data-bbox="1485 4266 2075 4746">بنیاد هشت قیم</td></tr> </tbody> </table>	فیت بر ایل بیلگای سیل شیان دی ایش ایل که ایل که ایل که ایل و ایل که ایل که ایل که ایل که ایل اصل حم دیگ کویان کشاو	اول صلاب سله ایل بیلگای زند اصل سه پهلوی خیل ایل ایل ایل کند زان مدینه و بیلگای زند بر جلوی شخافت منضیون	کاش ایل نیازه بیلگای سوزان کاش ایل زمان که ایل حکم کرد کاش ایل زمان که ایل کیک ایل ایل بیلگای چر دست نظم بیلگای	دین خیل که بیلگای سوزان سیل بیه که بیلگای سوزان عال قیام غرمه دکنیا بیلگای با این عمل عامله دمروزند	نکفت دست دم کلای بیلگای او از دی که لکش ایل ایل ایل از ایل هم مقابله کردند کویان	خون میکند سیل سر بیان کیلا فریاد العطش ز بیان کیلا خانز قیو ایل سلیمان کیلا	خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل	خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل	کر دان زمیل ساند بکر دون ایل غرمه بیلگای شهادت که بیلگای ایل شاکر سپاکر لایل ایل ایل	کر دان زمیل ساند بکر دون نمیز سناه بیلگای فرقیان کر خون او زمین شد بیلگای	بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای خاموش محشم که بیلگای خانه خاموش محشم که بیلگای خانه	بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای ان اه سرمه ایل ایل ایل جیل زان دوی بیلگای خانه مرغ مواد ما می بیلگای کار بیلگای	دست عتاب حق بکر دامیت سپیز دارند شر کر که خلق دم زند	بنیاد هشت قیم
فیت بر ایل بیلگای سیل شیان دی ایش ایل که ایل که ایل که ایل و ایل که ایل که ایل که ایل که ایل اصل حم دیگ کویان کشاو	اول صلاب سله ایل بیلگای زند اصل سه پهلوی خیل ایل ایل ایل کند زان مدینه و بیلگای زند بر جلوی شخافت منضیون														
کاش ایل نیازه بیلگای سوزان کاش ایل زمان که ایل حکم کرد کاش ایل زمان که ایل کیک ایل ایل بیلگای چر دست نظم بیلگای	دین خیل که بیلگای سوزان سیل بیه که بیلگای سوزان عال قیام غرمه دکنیا بیلگای با این عمل عامله دمروزند														
نکفت دست دم کلای بیلگای او از دی که لکش ایل ایل ایل از ایل هم مقابله کردند کویان	خون میکند سیل سر بیان کیلا فریاد العطش ز بیان کیلا خانز قیو ایل سلیمان کیلا														
خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل	خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل														
کر دان زمیل ساند بکر دون ایل غرمه بیلگای شهادت که بیلگای ایل شاکر سپاکر لایل ایل ایل	کر دان زمیل ساند بکر دون نمیز سناه بیلگای فرقیان کر خون او زمین شد بیلگای														
بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای خاموش محشم که بیلگای خانه خاموش محشم که بیلگای خانه	بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای ان اه سرمه ایل ایل ایل جیل زان دوی بیلگای خانه مرغ مواد ما می بیلگای کار بیلگای														
دست عتاب حق بکر دامیت سپیز دارند شر کر که خلق دم زند	بنیاد هشت قیم														
	<h3>بندل سیم</h3> <table border="1"> <tbody> <tr> <td data-bbox="847 659 1485 2108">کاش ایل نیازه بیلگای سوزان کاش ایل زمان که ایل حکم کرد کاش ایل زمان که ایل کیک ایل ایل بیلگای چر دست نظم بیلگای</td><td data-bbox="1485 659 2075 2108">دین خیل که بیلگای سوزان سیل بیه که بیلگای سوزان عال قیام غرمه دکنیا بیلگای با این عمل عامله دمروزند</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 2108 1485 2657">نکفت دست دم کلای بیلگای او از دی که لکش ایل ایل ایل از ایل هم مقابله کردند کویان</td><td data-bbox="1485 2108 2075 2657">خون میکند سیل سر بیان کیلا فریاد العطش ز بیان کیلا خانز قیو ایل سلیمان کیلا</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 2657 1485 3312">خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل</td><td data-bbox="1485 2657 2075 3312">خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 3312 1485 3856">کر دان زمیل ساند بکر دون ایل غرمه بیلگای شهادت که بیلگای ایل شاکر سپاکر لایل ایل ایل</td><td data-bbox="1485 3312 2075 3856">کر دان زمیل ساند بکر دون نمیز سناه بیلگای فرقیان کر خون او زمین شد بیلگای</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 3856 1485 4266">بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای خاموش محشم که بیلگای خانه خاموش محشم که بیلگای خانه</td><td data-bbox="1485 3856 2075 4266">بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای ان اه سرمه ایل ایل ایل جیل زان دوی بیلگای خانه مرغ مواد ما می بیلگای کار بیلگای</td></tr> <tr> <td data-bbox="847 4266 1485 4746">دست عتاب حق بکر دامیت سپیز دارند شر کر که خلق دم زند</td><td data-bbox="1485 4266 2075 4746">بنیاد هشت قیم</td></tr> </tbody> </table>	کاش ایل نیازه بیلگای سوزان کاش ایل زمان که ایل حکم کرد کاش ایل زمان که ایل کیک ایل ایل بیلگای چر دست نظم بیلگای	دین خیل که بیلگای سوزان سیل بیه که بیلگای سوزان عال قیام غرمه دکنیا بیلگای با این عمل عامله دمروزند	نکفت دست دم کلای بیلگای او از دی که لکش ایل ایل ایل از ایل هم مقابله کردند کویان	خون میکند سیل سر بیان کیلا فریاد العطش ز بیان کیلا خانز قیو ایل سلیمان کیلا	خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل	خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل	کر دان زمیل ساند بکر دون ایل غرمه بیلگای شهادت که بیلگای ایل شاکر سپاکر لایل ایل ایل	کر دان زمیل ساند بکر دون نمیز سناه بیلگای فرقیان کر خون او زمین شد بیلگای	بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای خاموش محشم که بیلگای خانه خاموش محشم که بیلگای خانه	بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای ان اه سرمه ایل ایل ایل جیل زان دوی بیلگای خانه مرغ مواد ما می بیلگای کار بیلگای	دست عتاب حق بکر دامیت سپیز دارند شر کر که خلق دم زند	بنیاد هشت قیم		
کاش ایل نیازه بیلگای سوزان کاش ایل زمان که ایل حکم کرد کاش ایل زمان که ایل کیک ایل ایل بیلگای چر دست نظم بیلگای	دین خیل که بیلگای سوزان سیل بیه که بیلگای سوزان عال قیام غرمه دکنیا بیلگای با این عمل عامله دمروزند														
نکفت دست دم کلای بیلگای او از دی که لکش ایل ایل ایل از ایل هم مقابله کردند کویان	خون میکند سیل سر بیان کیلا فریاد العطش ز بیان کیلا خانز قیو ایل سلیمان کیلا														
خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل	خور شیده بیلگای سران کعنی خاد ایل حکم چرخ بیلگای شد سر کون تبادل خالق خان دوخ ایامین دوی بیلگای کیل														
کر دان زمیل ساند بکر دون ایل غرمه بیلگای شهادت که بیلگای ایل شاکر سپاکر لایل ایل ایل	کر دان زمیل ساند بکر دون نمیز سناه بیلگای فرقیان کر خون او زمین شد بیلگای														
بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای خاموش محشم که بیلگای خانه خاموش محشم که بیلگای خانه	بنیاد ایل خانه طام خرا بیلگای ان اه سرمه ایل ایل ایل جیل زان دوی بیلگای خانه مرغ مواد ما می بیلگای کار بیلگای														
دست عتاب حق بکر دامیت سپیز دارند شر کر که خلق دم زند	بنیاد هشت قیم														



بهدى الله الملك جمل ثانى از کتاب یاضر الشهاده که مطلوب خاص و عام و من غوب ذمرة اقام بذکر مصیبت خامس الـ  
عبا و رزیت حضرت سید شہد علیہ السلام الحبہ والشأنه حزن فلوب و مبلک عجون فبا خادیث مستوی قه و آسانید  
معتبین مشحونست حسب الامر سرکار نیز اثاث قدوة الاخبار نبیة الائمه ابرار ملیا الشیخ امرکن دوائیں قربات محبوط مدار  
حسنات بان او افع خبرات بلعث اصناف میرات معین الرؤا ائمین محافظ الشالصیین عالمیاء مجددت و مجددت اکتفا  
خاجی اکرمین الشرفین حاجی محمد هاشم خان صاحب نمازی دام الله به قائم و من نواب الشدثان و فائدہ بید افضل الکتاب

وافقرهم إلى تهالكهم عجلتا فرار ابن المرجوم شتما

ادراكه عربست شامها اختنا پذير و فت دعي  
و افتها جنابا هلا مصادمه لا طيام العبر  
اقا شيخ شيخ عبده العباشي  
المدرس شيخ محمد من سنه  
پاشا كان ذلك في شهر  
الذكر من شهري ١٢٣٣  
هربي

الْمَلَكُ مُو  
الْمَلَكُ عَلَىٰ

هذَا حَلَّ ثَالِثُ  
كَيْزَرٌ مَا يَصِيرُ  
إِنَّمَا الْفَرِضُ  
مَعَ التَّحْقِيقِ  
حَلَّ الْأَنْ  
وَالْعَقْدُ وَالْمَنْفَعُ كَسْفُ  
وَلَشَنْ حَلَّ  
الْقَوْبَقُ طَالِلَةُ  
تَرَا هُوَ

نَصَاعِنَ



## ہذا کتاب یا صلی اللہ علیہ